

بقایی، مرموز و تودار مثل مصدق!

۲۴ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۴۵

دکتر مظفر بقایی، ۲۵ آبان ۶۶ به مرض سفلیس در تهران درگذشت. این پایان زندگی مردی بود که به «مرد شگفت‌انگیز سیاست» ایران لقب گرفته است.

مقاله‌ای که پیش روی دارید، توسط جناب عبدالله شکری از فرهنگیان شهر قم و اعضای سابق حزب زحمتکشان ملت ایران به رشته تحریر در آمده است. اهمیت این نقد در آن است که نگارنده در ادواری از حیات سیاسی خویش، با بقایی همکاری نزدیک و نسبت به وی علایقی داشته و همین موجب گشته تا در مقام ارزیابی خطایای او، از شائبه کینه ورزی و تسویه حساب به دور بوده باشد. این نوشتار، به مناسبت سالمرگ مظفر بقایی در این صفحه آمده است.***

رجال سیاسی عموماً و رجال سیاسی تاریخ معاصر ایران خصوصاً، از آفت اشتباهات و خطایای فکری و سیاسی برکنار نبوده‌اند. این مسئله به طور مشخص درباره سیاستمداران دوران نهضت ملی به ویژه دکتر محمد مصدق و دکتر مظفر بقایی نیز مصداق دارد.

همان‌طور که دکتر مصدق در طول دوره زمامداری خود دچار اشتباهات زیاد و بزرگی شد، دکتر بقایی هم در زندگی سیاسی‌اش اشتباهاتی فاحش داشت. با این تفاوت که آنچه از جانب دکتر مصدق بروز کرد، جنبه عمومی و ملی داشت و بازگشت ایشان از مواضع اعلام‌شده قبلی، نه تنها به ضرر خود بلکه به ضرر ملت و مملکت تمام شد، ولی اشتباهات دکتر بقایی بیشتر به ضرر خودش بود تا مردم! یقیناً من و بسیاری از اشخاصی که با دکتر بقایی آشنایی داشتیم به همه نظرات، افکار و خواسته‌های باطنی او آگاه نشدیم، زیرا او نیز مانند دکتر مصدق آدم تودار و مرموزی بود. بنابراین آنچه را در اینجا می‌آورم رفتارهای ناموجه دکتر بقایی از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲ است که یا در جریان آنها قرار گرفتم و یا بعدها از آن مطلع شدم.

۱-وسعت جبهه مبارزه به مثابه اشتباهی فاحش

یکی از اعمال غیر قابل قبول دکتر بقایی که در تمام دوران زندگی سیاسی‌اش ادامه داشت وسعت جبهه مبارزه‌ای او بود. درست به خاطر دارم در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ که روزنامه شاهد را می‌خواندم می‌دیدم کمتر شخص حقیقی و یا احزاب و گروه‌های سیاسی هستند که از دم تیغ این روزنامه برکنار باشند که خود این موضوع دشمنان زیادی برای او به وجود آورد.

اشتباه دیگر دکتر بقایی که ابوالحسن حائری زاده نیز در این امر شریک ایشان بود، تکلیف رهبری جبهه ملی به دکتر مصدق بود. گرچه در آن روز این مسئله اشتباه به حساب نمی آمد، چون در آن سال ها با توجه به گفته های مردم پسند دکتر مصدق و نیز رعایت سن و سال و پیشکسوتی ایشان، شاید بهترین گزینه بود و اینکه بعدها دکتر مصدق حرف هایش را پس می گیرد و اعمال و کردارش دقیقاً عکس گفته هایش می شود، قابل پیش بینی نبود.

۳- نحوه اخراج خلیل ملکی و نیروی سوم از حزب زحمتکشان

نحوه اخراج خلیل ملکی و چند نفر از همراهانش از حزب زحمتکشان که مسلماً بنا به میل ایشان و توسط طرفدارانشان صورت گرفت از اشتباهات دیگر دکتر بقایی بود. شاید جدایی خلیلی ملکی از دکتر بقایی در آن زمان امری اجتناب ناپذیر بود، چه در آن زمان دکتر بقایی دیگر نمی توانست کارهای دکتر مصدق را توجیه کنند و پذیرا باشد و خلیل ملکی هم هنوز می خواست در سلک حامیان دکتر مصدق باشد، ولی این جدایی می توانست به نحو شایسته ای انجام شود، چون مسلم این است که آمدن خلیل ملکی به حزب زحمتکشان حداقل از لحاظ روشنفکران، مقالات، نوشته ها و نظرات آنها به آن حزب اعتبار به سزایی بخشیده بود.

دکتر بقایی در مورد احمد قوام السلطنه تندروی های زیادی کرد و بعدها از این موضوع پشیمان شد و عذرخواهی کرد، ولی در هر حال عنوان افراط و تفریط درباره شخصی مانند قوام السلطنه، چه از جانب دکتر بقایی باشد یا سایر رهبران جبهه ملی که در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از آنان سر زد، نشانه جودگی و سرمستی حاصل از پیشامدهای آن روز بود.

۴- حمایت بی چون چرا از دکتر مصدق در سال های ۲۷ تا ۳۰

از اشتباهات دیگر دکتر بقایی که آیت الله کاشانی نقش عظیم تری در آن داشت و شاید بتوان گفت تنها موردی است که می توان به آیت الله کاشانی ایراد گرفت، همان حمایتشان از دکتر مصدق بود، چون جای تردید نیست اقدامات بین ۲۷ تا ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ به رهبری آیت الله کاشانی و در درجه دوم دکتر بقایی انجام شد و دکتر مصدق دو باره به مسند صدارت برگردانده شد، به این دلیل بود که هنوز آیت الله کاشانی و دکتر بقایی مصدق را خوب نشناخته و از نیت درونی اش آگاه نبودند و به این علت گفتند فقط مصدق باید برگردد. وگرنه اگر یکی از رهبران جبهه ملی به جای او می آمد هم مسئله نفت زودتر و بهتر حل می شد و هم دملی چرکین در تاریخ ایران به وجود نمی آمد.

۵- بی توجهی به وضعیت جاری حزب زحمتکشان

موضوع بی‌توجهی دکتر بقایی به حزب زحمتکشان و آنچه در آن می‌گذشت و تلقین‌پذیری از افراد بله‌قربان‌گو و اعتبار دادن به اعضای کم‌ظرفیت و کم‌سواد موقعیت او را به آنجا رسانید که چند نفر از اعضای حزب زحمتکشان شعبه اصفهان، بدون اطلاع و اجازه دستگاه رهبری اعلامیه‌ای به نام حزب بدهند که با افکار و عقاید حزب در تضاد کامل بود و سبب شد زحمات ۲۷ ساله این جریان بر باد برود! این امر موجب گشت که کینه‌توزان و بداندیشان از آن سوء استفاده کردند و ناجوانمردانه و برخلاف حق، به حزب بتازند.

۶- تندروی در سخنرانی ۳۰ تیر در میدان بهارستان تهران

یکی از اشتباهات دکتر بقایی سخنانی بود که در روز ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ در میتینگ میدان بهارستان ایراد کرد و در آن شدیداً به دستوردهندگان تیراندازی به سوی مردم حمله کرد و از مردم خواست هر جا امکانی برایشان پیش آمد، نه تنها خود آنان بلکه نزدیکان درجه اولشان را مجازات کند که گرچه هرگز مردم نمی‌توانستند دستور دهنده آتش گشودن به روی مردم را بشناسند و دستشان هم به آنها نمی‌رسید و این صحبت‌ها برای آرامش بخشیدن به مردم بود و روز بعد هم آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای در رد و بی‌اثر ساختن آن منتشر کرد و در آن از مردم خواست با نیروهای نظامی و انتظامی که برادران ما هستند بدرفتاری نکنند، ولی بعضی آن را بهانه حمله به دکتر بقایی قرار دادند. شاید دکتر بقایی در آن روز این قصد را داشت که احتمال دخالت در کشتار ۲۷ تا ۳۰ تیر سال ۱۳۳۲ را منتفی کند.

۷- دفاع بیش از حد از متهمان به قتل تیمسار افشارطوس

دفاع خارج از اندازه دکتر بقایی از شکنجه‌شوندگان متهم به قتل تیمسار افشارطوس نیز یکی از اشتباهات بزرگش بود و چه بسا همین دفاع باعث شد او را هم در ردیف متهمین آن پرونده قرار بدهند و حتی استیضاح دهم تیرماه ۱۳۳۲ علی‌زهری از دولت بنا به خواست دکتر بقایی صورت گرفت و حال آنکه دکتر مصدق در آن زمان احتیاج به استیضاح نداشت و مصداق این ضرب‌المثل بود که من که دارم می‌رم چرا هلم می‌دهید؟

سخن در باره رفتار دکتر بقایی با حزب و اعضای حزب بود که قطعاً خوانندگان عزیز انتقادات حسن آیت را در نامه ۹۴ صفحه‌ای خطاب به دکتر بقایی خوانده‌اند. بسیاری از انتقادات آیت در آن نامه صحیح و به‌جا بود.

۸- تقدیر و تشویق از قاتلان سرگرد سخایی

اشتباه دیگر دکتر بقایی تقدیر و تشویق از کسانی بود که در قتل سرگرد سخایی، رئیس شهربانی کرمان دست داشتند. این قتل در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یا یک روز بعد از آن صورت گرفت و ظاهراً بهانه مردم این بود که سرگرد سخایی در کرمان قرآن آتش زد که

چون این خبر به حد تواتر رسید بعید نیست چنین عملی از او سر زده باشد، ولی این امر نیز مسلم بود که سرگرد سخایی از طرفداران پر و پا قرص دکتر مصدق بود و در هر حال با اینکه وقتی دکتر بقایی از تهران به کرمان رفت کار از کار گذشت و وی کشته شده بود، اما هر گونه اقدام و گفتاری از جانب دکتر بقایی در این باره عملی ناهنجار محسوب می‌شد.

این یادآوری هم لازم است که دکتر بقایی یک بار دست از لجبازی برداشت و روز دهم مرداد ۱۳۳۲ به اتفاق علی زهری «طی نامه سرگشاده‌ای به دکتر مصدق اعلام کردند در صورت انجام رفراندوم، ما حاضریم از نمایندگی استعفا بدهیم. روزنامه باختر امروز که این خبر را نقل کرد در ادامه نوشت، اما حضرات به انتظار پاسخ دکتر مصدق نشستند، بلکه امروز مجدداً دکتر بقایی تلگرافی برای دکتر مصدق مخابره کرد که طی آن مدعی شد حاضر است یکسره تسلیم زندان شود به شرط آنکه دکتر مصدق رفراندوم نکند.» روزنامه باختر امروز به دنبال این مطلب آورد معلوم نیست وحشت دکتر بقایی از رفراندوم چیست که حتی حاضر است مستقیماً از کرسی وکالت صرف‌نظر کند و به کنج زندان برود تا دکتر مصدق از ملت نسبت به سرنوشت آینده مملکت اظهار نظر نکند.

روزنامه باختر امروز در شماره پانزدهم مرداد صفحه دوم با مسخره کردن اقلیتی که در مجلس هستند نوشت یکی از آنان معتقد بود دولت تا یک هفته یا ده روز دیگر سقوط می‌کند و مخالفین دو دسته شده‌اند و عده‌ای از ترس می‌خواهند دست از مبارزه بردارند و به منازل خود بروند و دسته‌ای می‌گویند باید مبارزه را ادامه داد. در این گیر و دار دکتر بقایی عقیده سومی را اظهار کرد، چون او به کلی منکر تحصن در مجلس شد و گفت اقامت در مجلس به هیچ‌وجه جنبه تحصن ندارد و هر وقت لازم باشد در اختیار دولت قرار خواهیم گرفت. بنابراین عمارت پارلمان را سنگر حفاظت خود قرار نخواهیم داد و برایم فرقی ندارد مبارزه را در عمارت مجلس با دکتر مصدق ادامه دهم یا گوشه زندان.

و بالاخره روزنامه باختر امروز در روز بیست و ششم مرداد خبر داد دیشب با بازداشت دکتر بقایی و زهری طومار عمر دوره هفدهم بسته شد.

به هر حال دکتر بقایی از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد در زندان ماند و همان‌طور که یکی دیگر از نمایندگان اظهار نظر کرده بود، دولت هم به جای ده روز سیزده روز دیگر سقوط کرد و ملت و مملکت مزه تلخ لجبازی دکتر مصدق را در بستن مجلسی را که اکثریت نمایندگان در اختیار او بودند چشید.

در روزهای آخر زمامداری دکتر مصدق روزنامه‌های طرفدار دولت از جمله باختر امروز، شورش، پرخاش و روزنامه‌های توده‌ای با تیتراها و عناوین درشت و نگران‌کننده وحشت و ترس عجیبی بر جمع زیادی از مردم ایجاد کرده بودند. در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد شایع شده بود تعداد ۲۱ چوبه دار برای اعدام چند نفر از نمایندگان مجلس و روحانیون آماده شده است.

مهندس سحابی راجع به اقدامات حزب توده در صفحه ۱۶۳ در خاطراتش می‌نویسد: خلاصه با تحرکات زیاد و تبلیغات فراوان حزب توده به صورت یک خطر جدی جلوه‌گر شد و تا حدودی ترس روحانیون از اینها طبیعی به نظر می‌رسید، ولی دکتر مصدق برای

آنها اصالتی قایل نبود. البته دکتر مصدق به قول بسیاری از طرفدارانش از همه جا بی اطلاع بود و حق داشت اصالتی برای توده‌ای‌ها قایل نباشد، گو اینکه او هم ناچار شد گوشه‌ای از حقایق را بپذیرد و به قول خودش و دیگران روز ۲۷ مرداد به دنبال شاه می‌گشت تا با دادن تأمین، او را به ایران بازگرداند، ولی اختیار از کف مصدق هم خارج شده بود و سخنگوی دولت و وزیر خارجه‌اش در روز ۲۶ مرداد سرمقاله باختر امروز نوشت خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد و در تیتراژی اصلی همین شماره نوشت: دیروز محمدرضاشاه فراری که علیه حکومت ملی به دستگیری اجانب کودتا کرد و با شکست مواجه شد از طرف ملیون منعزل شد. ما شاه نمی‌خواهیم. همه مردم خواستار محاکمه و اعدام کودتاچی‌ها شدند.

در روز ۲۷ مرداد نوشت: جوانان پرشور و مبارز احزاب ملی از صبح دیروز اقدام به پایین آوردن مجسمه‌های دیکتاتور ۲۰ ساله و پسر خیانتکارش کردند. به طوری که در نوشته‌های دکتر مصدق، دکتر سنجابی و دیگران دیدیم مجسمه‌ها را توده‌ای‌ها پایین آوردند و سخنگوی دولت توده‌ای‌ها را جوانان پرشور و مبارز احزاب ملی نامید.

منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۸۲۳/مصدق-مشا-تودار-مرموز-بقایب>